

میدون و سوفیا

صادرات رئیس جمهور به آمریکا



یوریا عالمی

- سوفیا! عشقم!

می دانستی که میشل اوباما به درخواست‌ها برای کاندیداشدن در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، جواب رد داد و گفت: بر این باورم که راه‌های دیگری برای کمک به کشور وجود دارد؟ می دانی الان انتخابات آمریکا روی هواس‌ت و معلوم نیست کی می‌خواهد کاندیدای ریاست جمهوری بشود، درحالی‌که ما همین لحظه با بحران ازدیاد رئیس جمهور مواجه هستیم! مثلا محسن رضایی را از پس توی انتخابات شرکت کرده، توی محله‌شان صدا می‌کنند رئیس جمهور، یی محمداقار قالیباف از بچگی جلوی «می‌خواهید در آینده چه‌کاره شوید؟» می‌نوشته رئیس جمهور و تا رئیس جمهور هم نشود ول‌کن نیست. از آن طرف محمود احمدی‌نژاد که رفته پشت کمرش تاتو کرده «من رئیس جمهورم تا ابد.» با جلیلی هم واقعا دوست دارد رئیس جمهور نبود و واقعا هم فکر می‌کند می‌تواند. عیبی هم ندارد.

...

حالا بیا این اوصاف واقعا چرا ما به صادرات رئیس جمهور فکر نکنیم؟ چرا ندیمیم اینها را بروند؟ واقعا چرا! حداقل در صادرات غیرنفتی خودکفا می‌شویم و خلاص.

در پایان دوست دارم سوفیا.

عاشق پوزیش ریاست جمهوری تو؛ میدون دوم

دغدغه‌های یک آموزگار

محبوب‌ها و منفور‌ها



محمد رضا نیک‌نژاد

رئیس پیشین کمیسیون امنیت مجلس درباره کنارگذاشتن یکی از مجریان نامدار تلویزیون در گفت‌وگو با یکی از رسانه‌ها می‌گوید: «وقتی که ریشه برکناری این مجری و حذف برنامه پربینده او را پیگیر شدم، گفتم، چرا منشی محبوبیت زیاد اوست! این موضوع باعث شد که پیگیر ماجرا از دست‌اندرکاران بالاتر شوم که به من سفارش شد دخالت نکن زیرا پروسه‌ای هشت‌ماهه برای این کار در پیش گرفته شده است و ... این یکی از آفات جامعه ماست...». پس از شنیدن این سخنان از این نماینده مجلس به یاد یکی از پرسش‌های خیلی قدیمی خودم افتادم. هنگامی که انقلاب شد، برای هماهنگ‌سازی سینما با ایده‌ها و آرمان‌های انقلاب، چهره‌های محبوب سینمای آن زمان به شکل‌های مختلف کنار گذاشته شدند؛ به‌اصطلاح آن زمان «مردهای» فیلم‌های فارسی همگی وارد به کناره‌گیری شدند اما ناباورانه همه شخصیت‌های نه‌چندان محبوب این فیلم ها، توانستند به فعالیت حرفه‌ایشان ادامه دهند؛ به عنوان نوجوانی ۹،۸ساله تا همین چند سال پیش پرسش از چرایی این داستان ذهنم را درگیر کرده بود تا به‌مروم و تا اندازه‌ای با پوست و گوشت این آفت جامعه‌مان را حس کردم و نمونه‌های فراوانی از آن دیدم. اما هراس از محبوبیت و حتی موفقیت برخی افراد تنها ویژگی دست‌اندرکاران سیاسی - دولتی نیست، بلکه در لایه‌های گوناگون جامعه نیز به‌فراوانی به چشم می‌خورد. برای نمونه دردرس‌های گاه و بی‌گاه افراد نامدار (سلیبریتی‌ها) و به‌اندازهای آشکار و نهان در برابر آنها، بد و بیراه‌های چندش‌آوری که در صفحه‌های مجازی‌شان دیده می‌شود، یک کلاغ - چهل کلاغ‌کردن نقطه‌ضعف‌هایشان و... همه نمونه‌هایی از این دست رفتارهای «ضد محبوبیت» در جامعه ماست. یکی از استنادانی که بیش از ۲۰ سال در کشوری دیگر و در بالاترین جایگاه‌های دانشگاهی قرار داشت و دارد، در برابر پرسشی که از او دلیل مهاجرتش را جویا شد، گفت: یک پنکه سقفی با پره‌هایی فرهنگی و از جنس تیغ‌های بسیار تیز بالای سر ما ایرانیان می‌چرخد، هر کس کمی بخواهد قد علم کند و بیش از دیگران به چشم بیاید، با ضربه‌های پی‌درپی آن تیغ‌های فرهنگی کوتاه می‌شود تا قدش به اندازه دیگران شود! بی‌گمان دست‌اندرکاران کشور در هر دوره‌ای برآمده از درون این جامعه، با همه خوبی‌ها و بدی‌هایش هستند، از این‌رو برای اصلاح ساختارهای سیاسی باید به تلاش‌های فرهنگی- اجتماعی مان شتاب ببخشیم تا بخش‌های خوب و ارزشمند فرهنگ‌مان را تقویت کرده و بخش‌های زشت و آسیب‌زایش را بیرون بریزیم. محبوب‌کنشی یکی از عیب‌های فرهنگی ماست و بخش گسترده‌ای از مردم را از رده است، بسیاری از ما از کنارگذاشتن مجری محبوب و دوست‌داشتنی‌مان ناراحت هستیم اما بغل گوش‌مان هر روز و هر ساعت چنین برخورد‌هایی را می‌بینیم و می‌شنویم و حتی انجام می‌دهیم که صدایش در نمی‌آید. آیا در این سطح برای این مشکل فرهنگی کاری کرده یا می‌کنیم؟!

شترت روزنامه

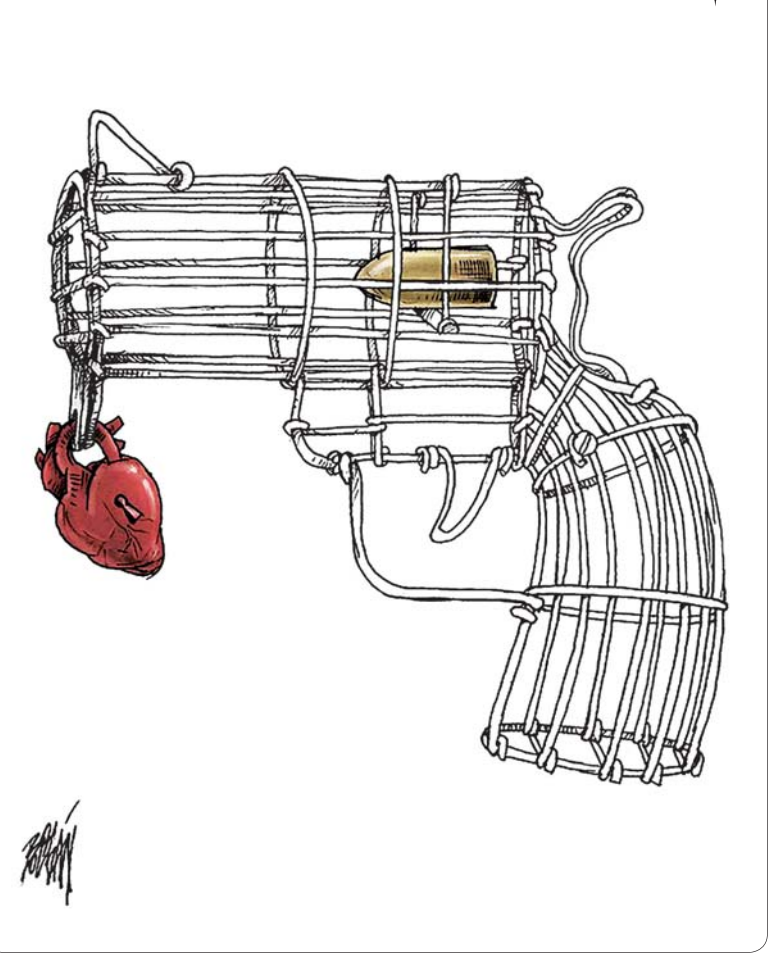
یکشنبه ۱۳ مرداد ۱۳۹۸ = ۲ ذی‌الحجه ۱۴۴۰ = ۴ آگوست ۲۰۱۹ = سال شانزدهم = شماره ۳۴۹۲ = ۱۶ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۱۰ = اذان مغرب ۲۰:۲۶ = اذان صبح فردا ۴:۳۹ = طلوع آفتاب ۵:۱۵

روزنفر۱

کارتون خواب

آتجل بولیگان



تجربه

این تب اروپا رفتن یا هویت؛ مفهوم گمشده

فشرده بود. موضوع مهاجرت که ارتباط نزدیکی با هویت داشت، برایم جالب شد. برادرم و هنرجویم مجتبی دستگیر و به افغانستان دیورت شدند. جایی که هیچ تصویری از آن نداشتند و حتی زبان و لهجه آنجا را بلد نبودند. مجتبی پس از ماه‌ها قاجاچی به ایران برگشت و به کلاس بازگری من آمد. اما این بار او انسان دیگری شده بود. صحبت‌های او و خاطرات مرز و دستگیری و مسیر وحشتناکی که طی کرده بود، به خودی خود یک درام و یک اثر نمایشی بود. این بود که بر اساس تجربه شخصی خود و مجتبی نمایش «در میان آب‌ها» که هم‌اکنون در پلاتوی اجرای تئاتر شهر ساعت ۱۸ هر روز به صحنه می‌رود، شکل گرفت. نمایشی که در زیر متن آن زندگی سه نسل از مهاجران قاجاق به ترکیه و اروپا شروع و دامنگیر هنرجویان هم نیز شد. همه آنها که اکثرشان زیر ۲۰ سال بودند، رفتند. بسیاری از آنها با هر سختی که شده، رفتند و در کشورهای مختلف اروپا پناهنده شدند اما بعضی از آنها در مرز ایران دستگیر و به افغانستان دیورت شدند. «مجتبی» یکی از آنها بود. این تب اروپا رفتن به خانواده من هم سرایت کرد. برادر ۱۸ساله‌ام که نخبه



سامره رضایی

کارگردان و بازیگر

تایستان سال ۲۰۱۵ بود و من مشغول تحقیق و پژوهش مستند جدیدم؛ یک فیلم اتوبیوگرافی راجع به دوگانگی هویت ایرانی _افغانم و همچنین مشغول تدریس بازیگری و تمرین نمایش‌نامه با تعدادی هنرجوی افغان بودم. آن زمان موج مهاجرت قاجاق به ترکیه و اروپا شروع و دامنگیر هنرجویان

هم نیز شد. همه آنها که اکثرشان زیر ۲۰ سال بودند، رفتند. بسیاری از آنها با هر سختی که شده، رفتند و در کشورهای مختلف اروپا پناهنده شدند اما بعضی از آنها در مرز ایران دستگیر و به افغانستان دیورت شدند. «مجتبی» یکی از آنها بود. این تب اروپا رفتن به

خانواده من هم سرایت کرد. برادر ۱۸ساله‌ام که نخبه مدرسه و معدلش بالای ۱۹ بود و قرار بود همان سال در کنکور سراسری شرکت کند، با یک تصمیم آتی رفت. هیچ چیز جلودارش نبود. دلشلیش را که می‌پرسیدیم، می‌گفت تو خودت اینجا این‌همه درس خواندی، مدرک کارشناسی ارشد از دانشگاه تهران گرفتی، چه اتفاقی برایت افتاده که مرا تشویق به ماندن و درس‌خواندن می‌کنی؟ من که

در حال تحقیق پژوهش فیلمم بودم، این موضوع برایم مهم شد و دقیق‌تر شدم. جالب است حرفی که بین اغلب آن نوجوانان سرکش و باغی زیر ۲۰ سال مشترک بود، این بود که در اینجا هیچ آینده روشنی ندارند. انگیزه‌های متفاوتی داشتند اما عمیق‌تر که می‌شدم یک موضوع بین همه آنها مشترک بود؛ «هویت». آنها که پدر و مادرشان هم متولد یا بزرگ‌شده ایران بودند، وقتی در ایران هیچ شناسنامه‌ای نداشتند و همواره مهاجر و خارجی و «دیگری» خطاب می‌شدند و در ضمن هیچ شناخت و تصویری از افغانستان نداشتند، «هویت» مفهوم گمشده‌ای بود که در سرزمینی دیگر در پی آن می‌گشتند و حاضر بودند برای به‌دست‌آوردن آن و زندگی بهتر از جان خود هم بگذرند. برادرم رفت و در مرز ایران دستگیر شد. برای چند روز هیچ خبری از او نداشتیم و روز‌ها و لحظه‌های بسیار سخت و غیر قابل توصیفی را پشت سر گذاشتم. تصاویر هولناکی از مهاجران در اخبار می‌دیدم. «آیلان» تصویر پسرچپه غرق‌شده‌ای که دنیا را تکان داد، قلب و روح مرا هم

عبدالرحمن نجل رحیم

مغزپژوه

هنگام بیماری و مدتی پس از مرگ کیارستمی در چند سال گذشته کمتر شاهد نفی و انکار ارزش کارهای هنری او بودیم که قبل از آن بیشتر متداول بود. حتی مخالفان و آنهایی که تمام‌وکمال توانسته بودند آثارش را تحمل کنند یا حتی وقت و حوصله آن را نداشتند که چنین کنند، از او به احترام یاد می‌کردند و اغلب تکیه به اعتبار بین‌المللی او و سخنان هنرشناسان و منتقدان خارجی، او را بزرگ می‌شمردند. البته هنوز اغلب‌ای از مرگ پسررسودا و داستان معالجه‌اش، بیشتر از جزئیات کارهای هنری‌اش می‌دانند. بعد از سه سال از مرگ او گویا مجددا برنامه سینمایی هفت تلویزیون شبکه ۳ پرورده‌ای جدید برای تخطئه سینمای کیارستمی می‌شاید. منتقدان این برنامه کیارستمی را آدم باهوش و ذکاوت بسیار می‌شناسند که از مدیوم سینما برای شهرت بین‌المللی سینمای استفاده کرده، بدون اینکه به نظر آنها سینما را به‌خوبی شناخته و به کار گرفته باشد. شکی نیست که کیارستمی سینما را به نحوی متفاوت از منتقدان محترم صدا و سیما برنامه هفت می‌شناخت و آن را به‌عنوان ابزاری برای القای باورهای همگن‌ساز به‌کارنمی‌برد. بلکه او به نوعی سینمای نوع دومی علاقه‌مند بود و جزء منتقدان سینمای نوع اول، یعنی سینمای هالیوودی بود که اغلب هیجانات و احساسات مخاطب را به گروگان می‌گیرد. سینما برای کیارستمی وسیله‌ای برای طرح سوالات هستی‌شناختی فلسفی طبیعت‌گرایانه‌اش بود. او می‌خواست با سینما و ابزارهای دیگر هنر تجسمی، از لایه‌های فریب ظاهر بگذرد تا شاید بتواند از پس فریب‌ها به حقیقت طبیعت انسان نزدیک شود. برای او سینما الیتمایی برای دردها و اضطرابات اساسی حیات و آگاهی از مرگ بود. او کنجکاو و شیدای تجربه‌های نو، طرح سؤال‌های نو و فشارآوردن به مرزهای سینما برای یافتن پاسخ‌هایی هرچند ناکامل و ناموفق برای سوالات فلسفی طبیعت‌گرای خود بود. او در سینما پرسشگر بود و ذهن مخاطب را به پرسش وامی‌داشت و گوناگونی قدرت خیال در مغز مخاطب را پاس می‌داشت. یکی از مثال‌های گفته‌شده در برنامه هفت تلویزیونی برای تحقیر کارهای او، حمل کاسه توالت در بازنمایی اوضاع پس از زلزله رودبار در فیلم زندگی و دیگر هیچ بود. یک سال بعد از مرگ کیارستمی در یادداشت «سندرم کیارستمی» (روزنامه شرق ۱۴ تیر ۹۶ صفحه ۱۰) نوشتم: «به سکانس درخشان فیلم زندگی و دیگر هیچ توجه

مغز اجتماعی-۷۶

سندرم کیارستمی را جدی بگیریم

متوجه عوارضی است که امکان دارد که خود موجب مرگی زودرس شود. پزشکان آمریکایی منتقد به این سیستم درمانی، مشکلات را ناشی از فرهنگ غالب در جامعه سرمایه‌داری آمریکا می‌دانند. این سیستم درمانی، عملیات تشخیصی و درمانی پیچیده و گران را تشویق می‌کند که اغلب ارزش کیفی و کمی سودرسانی چندانی نیز برای بیمار ندارند، چون در فرهنگ مصرفی آمریکایی، خدمات پزشکی و بهداشتی نیز به صورت کالاهای دیگر خدماتی ارائه می‌شود و قانون بازار بر آن حاکم است. در این نوع پزشکی، جراحی‌های تهاجمی با استفاده از آخرین تکنولوژی‌ها جای مراقبت‌های بی‌هوا و پیگیری غیرتهاجمی را می‌گیرد. در این فرهنگ، پزشکان عادت کرده‌اند مداخله‌های تهاجمی را بیشتر پیشنهاد کنند، چون کار بیشتر و پیچیده‌تر و اضافتر، درآمد بیشتری را نیز با خود به همراه دارد. این فرهنگ غالب باعث می‌شود هم پزشکان و هم بیماران تصور کنند هر چیز جدیدی مساوی با بهتربودن هم است. حتی وقتی هم پزشک و هم بیمارمی‌دانند روش‌های پیچیده تهاجمی جدید، نسبت به درمان‌های قبلی سود چندانی نصیب بیمار نمی‌کند، حاضر نیستند روش انتظار بی‌هوا و مراقبت طولانی را پیشه کنند. در این فرهنگ بیماران و نزدیکان آنها نیز ترجیح می‌دهند تا آخرین کارهای ممکن درمانی هر چقدر تهاجمی و پرخطر و همراه با عوارض و سوء-اثرها فوراً انجام گیرد و حاضر نیستند درباره عوارض احتمالی درمان‌های تهاجمی چیزی بشنوند. در این موارد حتی اگر پزشک باحوصله‌ای سعی در توضیح تفصیلی امکان عوارض خطرناک روش‌های تهاجمی جدید داشته باشد، معمولاً گوش شنوای چندانی برای آن وجود ندارد. در این فرهنگ، اجرای پروتکل درمانی وسیع بیش از معمول برای پوشش همه تشخیص‌های احتمالی، خطر شکایت بیمار و جریمه‌های پزشکی را کاهش می‌دهد، اگر چه ممکن است دربردارنده آسیب‌هایی جدی به سلامت عمومی بیمار باشد. فلسفه پشت این نوع پزشکی این است که اقدام پزشکی بیشتر، همیشه بهتر است و هر رویکرد جدیدی بهتر از رویکرد قدیمی است. این فرهنگ در پزشکی ایرانی-آمریکایی ما نیز جا افتاده و توقعات مشابهی در جامعه قابل ردیابی است. البته مسائل بومی و سنتی ما نیز با این نوع از فرهنگ پزشکی آمیخته شده و شرایط را پیچیده‌تر کرده است. شعارهای آمریکاستیزی در سیاست از یک طرف و نفوذ بازار کالایی‌شدن سلامت با تقلید از روش‌های آمریکایی در عرصه پزشکی از طرف دیگر، یکی از تناقض‌های درخوش این نوع پزشکی و تحلیل در وضع کنونی کشور ما به شمار می‌رود؛ شرایطی که سندرم کیارستمی را در همه ابعاد آن معنادار می‌کند. باید آن را جدی بگیریم.

یادداشت

وقتی نخبگان اجتماعی غایب‌اند

دیگری داشته باشیم. تجربه زیسته و بررسی‌های صادقانه نشان می‌دهد در ادوار مختلف مدیریت حوزه اجتماعی، افرادی بسیار خوب ولی از جنس غیرمرتبط با حوزه اجتماعی انتخاب می‌شوند. این نوع نگاه را محدود به یک یا دستگاه اجتماعی یا یک دوره‌ای خاص از دولت نمی‌کنم. ممکن است فردی در حوزه تخصصی‌اش نخبه هم باشد ولی این به منزله آن نیست که در حوزه اجتماعی هم الزاماً مدیری موفق خواهد بود. پیچیدگی و تنوع موضوعات اجتماعی و لزوم فهم دقیق مسائل مرتبط ایجاد می‌کند با استفاده از نخبگان اجتماعی، این حوزه به‌گونه‌ای مدیریت شود که با آینده‌نگری اجتماعی قبل از بروز مشکلات تدبیر مناسب اتخاذ کنند تا زندگی مردم در جامعه دچار مشکلات نشود.

نشانهگرهای اجتماعی کشور در حوزه جرائم، آسیب‌های اجتماعی، سرمایه اجتماعی، خانواده به‌ویژه ازدواج و طلاق، خشونت‌های خانگی و... کودکان و نشاط اجتماعی، گویای این است که حوزه اجتماعی را خوب مدیریت نکرده‌ایم. به دنبال مقصر نگردیم، بلکه باید با استفاده از نخبگان اجتماعی آگاه به دانش مدیریت و سیاست‌گذاری به عنوان مدیران اجتماعی به دنبال پیداکردن «راه‌های مؤثر» باشیم تا بتوانیم در ابتدا شرایط موجود را کنترل و سپس برای کاهش آنها اقدام کنیم. با این امید که با بهره‌گیری از این ظرفیت‌های اساسی بتوانیم برای بالابردن کارآمدی حوزه‌های اجتماعی و افزایش شاخص سلامت اجتماعی بیش‌ازپیش موفقیت حاصل کنیم چراکه این شرایط اجتماعی زاینده و شایسته این مردم نیست.

«رئیس انجمن مددکاران اجتماعی ایران



سیدحسین موسوی‌چلک*

یکی از وظایف دولت‌ها در جامعه تعهد به وظایفی است که در هر کشور دولت‌ها موظف هستند در مقابل مردم انجام دهند که به افزایش رفاه اجتماعی و در نهایت به «زیستن اجتماعی» منجر شود که در این شرایط مردم به‌طور مستمر از کیفیت زندگی خود رضایت خواهند داشت و اعتمادشان هم به دولت نه تنها کم نمی‌شود، بلکه افزایش می‌یابد و رابطه دولت - ملت رابطه خوبی خواهد بود. یکی از الزامات تحقق عینی چنین شرایطی در هر کشوری از جمله ایران، اعمال مدیریت مناسب است که چنین مدیریتی هم مستلزم بهره‌گیری از متخصصان و نخبگان مرتبط در هر حوزه است که علاوه بر تخصص و تعهد حرفه‌ای، از دانش و تجربه سیاست‌گذاری هم بهره کافی داشته باشند. یکی از حوزه‌هایی که از این منظر فقیر است، حوزه اجتماعی است که چنان مدیریت در این حوزه سهل گرفته شده که هر کسی فکر می‌کند می‌تواند مدیر اجتماعی باشد. بررسی مدیریت‌های اجتماعی در ایران خود گویای همین مسئله است. نکته‌ای از اشاره کردم، متوجه یک فرد یا دستگاه اجرائی نیست، بلکه در طول ۴۰ سال گذشته همیشه وجه غالب تخصص و تجربه مدیران اجتماعی از جنس غیر از حوزه اجتماعی بوده و هست. ایراد اصلی به افرادی که چنین مسئولیتی را می‌پذیرند نیست، بلکه این اشکال متوجه همه کسانی است که فهم درستی

فاجعه‌فرمان

شماره ۱۱۶ دوماهنامه چشم‌انداز ایران برای تیر و مرداد منتشر شد و مدیرمسئول آن، لطف‌الله میثمی، در سرمقاله خود با عنوان «در پس رفتار ترامپ» به رفتارهای رئیس‌جمهور آمریکا درحال‌حاضر پرداخته است. در پرونده‌ای با عنوان «فاجعه فرمان» نکته‌ای دعوت دادرسی ارشاد از مردم برای نظارت بر جرائم منافی اخلاق و عفت عمومی انداخته است.

همچنین در پرونده‌ای دیگر به بررسی محتوای آموزشی مدارس در ایران پرداخته شده است. در این پرونده مفصل ابعاد مختلف کتاب‌های درسی، تأثیر کتاب‌های غیردرسی و... بررسی شده است.

پیشخوان



کمال اطهاری به این سؤال پاسخ داده که چرا باید تلنگر تحریم‌ها اقتصاد ایران را در چنین شرایطی قرار دهد و عمادالدین باقی درباره زندان‌اند مالی و راه‌حلی حقوقی برای نجات بدهکاران درند گفت‌وگو کرده است. میزگردی درباره سیل خوزستان و تبعات آن با عنوان تن زخمی خوزستان و فاجعه تحمل‌ناپذیر از دیگر مطالب این شماره است. حمید نوحی در مقاله‌ای به ارزیابی عدم مقاومت تا مقاومت فعال پرداخته و کمال رضوی درباره تجمع نیروهای اجتماعی برای بیرون‌رفت از بحران‌های عاجل نوشته است. این نشریه با توجه به مسائل پیش‌آمده برای کاغذ با افزایش قیمت روبه‌رو شده و ۲۰ هزار تومان عرضه می‌شود.